

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحثی را که اینجا مطرح کردیم اینکه اجمالا در فرهنگ فقهی شیعه، اجمالا حالا از سالهای قرن پنجم این رواج پیدا کرده که عقد صبی بیع صبی باطل است درست نیست، این جای انکار ندارد همین که مرحوم شیخ تعبیر کرد الشهرة المحققة این شهرت محققه را ما به فرهنگ تعبیر کردیم اصطلاح را عوض کردیم آیا این شهرت محققه حجت هست یا نه عرض کردیم خوب عدهای از فقها قبول کردند بلکه عدهای از فقهای متاخر از او تعبیر به اجماع کردند، عدهای از فقها شهرت محققه را مثل خود شیخ ظاهرش این است که شهرت محققه را قبول دارند، اجماع را قبول نمی کنند اما شهرت محققه را قبول می کنند، عدهای هم هستند از علما عرض کردیم چون ابن زهره، مرحوم علامه ادعای اجماع را کرده این را قبول می کنند، این اختلاف در بین علمای متاخر ما هست اینطور نیست که حالا جزما قبول نشود و عدهای هم اجماع کردند در شهرتش چه برسد به شهرت محققه.

عدهای هم در شهرت که بین اصحاب پیدا می شود فرق گذاشتند، شهرتی که بین متاخرین هست حالا باز در شهرت متاخرین شبهه ای که در زمان شیخ به بعد است این را عدهای قبول نکردند، عدهای باز همان را قبول کردند، این اختلاف بین اصحاب ما هست.

ما این را برای اینکه روشن تر بحث بشود یک اصطلاح خاصی برایش درست کردیم، این اجماع منقول و شهرت محققه را تعبیر کردیم به یک فرهنگ فقهی، به عنوان یک فرهنگ فقهی می شود قبول کرد، انصاف جا افتاده است، لکن این فرهنگ فقهی کاشف هست ارتباط دارد تلازم با یک متون دینی دارد و عرض کردیم برای تلازمش با یک متن دینی به طور طبیعی به دو صورت متصور است یک تلازم با یک متن روایی که وجود داشته حالا یا به ما نرسیده یا ضعیف به ما رسیده دو تلازم با خود حکم حالا ممکن است روایتی هم نبوده لکن این حکم بین اصحاب جا افتاده این شهرت محققه بین اصحاب جا افتاده که چنین حکمی هست یا کاشف از متن دینی به معنای حکم خود اصل حکم یا به معنای روایت.

و عرض کردیم این به مواردش فرق می‌کند ما گاهی اوقات نه فقط یک فرهنگ دینی حتی ممکن است یک نقل واحدی را ببینیم و بدانیم که این کاشف از وجود روایت است، عرض کردیم الان ما به طور متعارف خود بنده را عرض می‌کنم به طور متعارف اگر در کتاب فقه الرضا مطلب یا فتوایی را بیاورد عقیده‌ی ما این است که به احتمال ۹۹ درصد که این متن روایت است، و قطعاً هم الان فعلاً آن روایت نزد ما موجود نیست، لکن این را تقریباً نزدیک یقین داریم که ایشان از روایت گرفته ولو دست ما نرسیده است. و لذا عرض کردیم بحثی که می‌کنیم بیشتر بحث ثانوی است که حجیت این روایت باشد، پس در فرهنگی دینی هم همینطور است بحثی که می‌کنیم کاشف از روایت باشد، دو اضافه‌ی بر ... یا کاشف از حکم باشد، کاشف از روایت، و گاهی اوقات هم روایت ضعیف وجود دارد که حالا یا ضعف صدور دارد یا ضعف دلالتی دارد با این فرهنگ دینی آن ضعف را تقویت می‌کنیم، این مباحثی است که مطرح شده و اصلش هست.

یکی از حضار: وقتی که حکمی روایتش نیست چطور حکم را بپذیریم.

آیت الله مددی: تلقی به قبول کردند اصحاب معلوم می‌شود مطلب بوده اما دست ما نرسیده، نه اینکه روایت مصطلح، یعنی مسلم است که اصحاب می‌دانستند مذهب اهل بیت این است.

یکی از حضار: خوب از کجا می‌دانستند وقتی روایت نیست.

آیت الله مددی: خوب شاید می‌گویم دیگر معاصر امام بودند رفتند سوال کردند جوابش را دیدند، دهان به دهان بین مردم نقل شده است، در مصادر چیزی حدیثی به این عنوان نبوده است، سیره‌ی اهل بیت و روش اهل بیت این بوده است.

راجع به این مساله‌ای که ما در اینجا داریم یک بحثش راجع به اینکه این فرهنگ دینی ما این شهرت محققه یا اجماع منقول کارش این باشد که لا اقل حدیث رفع را اثبات بکند هم به لحاظ سند هم به لحاظ دلالت.

به لحاظ سند و صدور عرض کردیم چون در کتب اربعه ما الان این حدیث رفع را نداریم فقط در تهذیب منفردا لا حد را داریم، اما کلمه‌ی رفع القلم نداریم، در دو مورد آمده یکی در کتاب ارشاد شیخ مفید، یکی هم در قرب الاسناد، خوب طبیعتا اسانید قرب الاسناد از مصادری گرفته بعضی از این روایات ایشان یعنی مثلاً ایشان از ابی البختری نقل می‌کند همین جا هم از ابی البختری نقل شده.

بعضی روایات ابی البختری در کتاب کافی هم موجود است، این بخشی‌اش از کتاب قرب الاسناد که در قم موجود بوده و کلینی هم نقل نکرده است، ببینید ما دو بحث می‌کنیم یک بحث این است که آیا این روایت ثابت است یا نه از کتاب قرب الاسناد ارزش این کتاب خود ابوالبختری که معروف شده به کذب و آیا اینکه ایشان مثل حمیری که بسیار جلیل القدر است در قم این را آورده این کاشف از این باشد که این متن قابل اعتماد است قابل قبول است، این مجموعه‌ی صحبت‌هایی است که می‌شود مطرح کرد.

یک بحث دیگر این است که خود حکمی که آمده چون در این حکم از حدیث رفع دو تایش آمده یکی‌اش نیامده یعنی مجنون و صبی ذکر شده، نائم ذکر نشده است، و این حدیث تطبیق کرده حدیث رفع را در باب دیات، چون عرض کردیم آن که تطبیق حدیث رفع از امیرالمومنین نقل شده در باب حدود است، حد زنا، آن که سنی و شیعه و آن که مرحوم شیخ مفید نقل کرده در باب حدود است که عمر می‌خواسته یک زن دیوانه‌ای را حد جاری کند امیرالمومنین جلوی او را گرفتند، این روایت یک مزیت دیگر دارد این مزایای روایت را خوب دقت کنید، یعنی این روایت از آن فضای اصلی که روایت صادر شده توسعه داده، ولذا این روایت ارزش مضاعفی پیدا می‌کند. در این روایت عمد الصبی و خطئه واحد ذکر شده و اضافه‌ی بر آن حدیث رفع هم بر آن اضافه شده است.

یکی از حضار: از کجا بفهمیم ارتباط دارد به این؟

آیت الله مددی: بعد،

در صورتی که این روایت ناظر به باب دیات است، و حاصلش این است که اگر صبی قتلی را انجام داد این جزو شبه عمد است، خطای شبهه عمد است، بر عاقله است این، البته این را در خصوص مجنون و صبی جاری کرده است، نائم که فرد سوم در این حدیث است ذکر

نشده است، و توضیح هم نداده که آیا در نائم، حالا اگر نائم قتلی را انجام داد آیا آن هم بر عاقله است یا بر خودش است، آن یکیش را توضیح هم نداده است.

این باز یک نکته منفی می شود چون اگر بنا بود حدیث رفع ثابت بشود، باید امام توضیح بدهد که در اینجا اینکه خطا با عمدش یکی است این مخصوص دوتا است، یکی از راههایی که ما برمی گردیم برای اثبات حدیث رفع از فرهنگی که از روایات یا از فتاوی استفاده می کنیم نظر آن حکم است.

مثلا در اینجا صبی و مجنون گفته بله عاقله است، راجع به نائم هم ساکت است، اگر این ناظر بود به حدیث رفع باید امام عادات اینطور می گفتند بله این دوتا بر عاقله هستند اما نائم بر خودش است، برای چه برای اینکه بگویند حدیث رفع در اینجا دو تا شامل می شود آن یکی نمی شود از اینکه امام اشاره ای فرمودند بیان فرمودند این خودش یک قرینه ی منفی است، حالا این قرینه ی منفی را بعد توضیح می خواستیم بدیم که همین جا عرض می کنیم.

مثلا در روایات دارد که امیرالمومنین کان یعزر الصبیان، اگر دزدی کرده بود دستش را نمی برید اما انگشتانش را به زمین می مالاند، این مطلب اگر بود خوب قاعدتا باید اینطور بگوید مثلا بگوید که امیرالمومنین می فرمودند که رفع القلم عن الصبی لکن نمی شود این را کارش نکنم یک کمی هم دستش را به زمین می مالیم، دستش را قطع نمی کنیم، یعنی وقتی می گوید یعزر عاداتا باید بگوید حدیث رفع جاری نمی شود اما حدیث رفع را می توانیم اثبات کنیم.

روایاتی که می گوید نه ساله هفت ساله نماز بخوانید روزه بگیرید اذا اطاق، نمی گوید با اینکه حدیث رفع گفته این حکم از بچه برداشته شده است، یا مثلا اشاره بشود که نمازی را که شارع قرار داده برای بالغین و از صبی برداشته شده این نماز به نحو استحباب در صبی هست، توضیح ندادند که در حق مجنون و نائم چگونه است.

اینها همه شواهد منفی است که حدیث رفع به عنوان یک حدیث جا افتاده ای نبود و الا عاداتا باید اینطور صحبت می کرد، این که ما می گوئیم یک فرهنگ فقهی را چطور تبدیل به متن دینی بکنیم راهش این است.

پس یک راه مطلب راهی است که روی خود عنوان حدیث می رود یعنی کارهایی است که ما روی عنوان حدیث بحث می کنیم، مثلاً در همین جا آمد گفت در این دو تا عمد و خطا یکی است تحملہ العاقلہ ، خوب سوال شما اگر می دانستید این جزو حدیث رفع است چرا سومی که نائم است را نفرمودید، نائم هم تحملہ العاقلہ یا خود نائم ، این دو تا با همدیگر فرق می کنند، اگر سیاق حدیث یکی است آن دو تا را تحملہ العاقلہ صبی را ، این یک نوع به اصطلاح بررسی مجموعه ی شواهدی که وارد شده که آیا موید هست که حدیث رفع مشهور بوده کما الان مشهور است، الان روی زبان ها کاملاً مشهور است.

این شواهدی که عرض کردم متأسفانه شواهد سلبی هستند که تلازم را با حدیث رفع اثبات نمی کند، یعنی این فرهنگ دینی کاشف از این حدیث نیست این یک بحث، با این شواهدی که عرض کردم یک فرهنگ دینی که کاشف باشد از این بحث، یک بحث هم که آن دفعه مطرح کردیم، عرض کردیم اگر ما باشیم ... البته آن بحث، بحث فقهی است، لکن اثری هم روی حدیث دارد، آن بحث فقهی به طور کلی عرض کردیم، در دنیای اسلام از عهد صحابه نکته ای که شروع شد این بود که ما آیاتی را در کتاب داشتیم فرائض الهی را داشتیم یک مقدار هم سنن پیغمبر بود اگر این مطلب ثابت بشود که بچه عقدش باطل است این جزو سنن است.

آنچه که ما در قرآن داشتیم بیع و عقد مطلقاً درست است، این جزو کتاب است، آنچه که در کتاب داشتیم صبی در مال خودش حق بیع و شراء ندارد، این حدیث رفع اگر ثابت بشود می گوید صبی مطلقاً حق بیع و شراء ندارد، چه در مال خودش و چه در مال دیگری. این تلازم را بررسی می کند در حکم، یک دفعه ما در حکم بحث می کنیم یک دفعه بحث در خود حدیث رفع است، اگر بخواهیم راجع به حدیث رفع صحبت بکنیم معنایش این است که این به لحاظ حکم است، البته به لحاظ حدیث هم هست، این معنایش این است که جزو سنن پیغمبر باشد که آیه ی مبارکه را توسعه داده است.

آیه ی مبارکه اصلش ناظر بود به تصرف صبی در مال خودش، این حدیث اول اگر مکاسب را خواستید نگاه بکنید در بحث بلوغ، حدیث اول سالت عن الغلام متی يجوز امره فی البیع و الشراء این متی يجوز امره ، برای بیع و شراء مال خودش است، حالا اگر آمدیم گفتیم بیع و شراء مطلقاً چه برای خودش چه برای دیگران این باید با سنت ثابت بشود، یعنی اگر چنین مطلبی باشد باید جزو سنن باشد.

یکی از حضار: یعنی قیاس اولوی گرفتند ...

آیت الله مددی: قیاس نه سنت است. جزو سنت پیغمبر این بود که مطلقا ... آن آیه ی مبارکه گفت خرید و فروش در مال خودش، پیغمبر

گفت مطلقا در کل اموال حق خرید و فروش ندارد، این می تواند سنت باشد، این اگر ثابت بشود به نحو سنت مشکلی ندارد.

مشکلی که دارد این است که عرض کردیم به طور طبیعی در فقه شیعه طریق برخورد با سنن اینطور است که یک ثبوت سنت پیغمبر

دو معنای سنت پیغمبر، سه حدود سنت.

یک ثبوت، آیا واقعا چنین سنتی که از پیغمبر صادر شده که عقد صبی مطلق است... مثل لا ضرر عرض کردیم لا ضرر در قرآن هم

آمده است، لا تضار والدۀ بولدها، دینا غیر مضار، لا تضاروهن لتضيقوا علیهن، در خود قرآن این را داریم، لکن در قرآن محدود است،

در سنت توسعه داده، لا ضرر ولا ضرار، هیچ ضراری نیست، مثل اخت و مادر در قرآن مادر و خواهر رضاعی داریم، در سنت آمد

گفت مطلقا اگر رضاع شد آثار را می آورد، عمومی رضاعی از روایت پیغمبر است، عائشه دارد که یک عمومی رضاعی داشت که حضرت

فرمودند جلوی او رو نگیرید اشکالی ندارد چون او عمومی توست، یا راجع به دختر حمزه فرمودند که نمی گیرم چون حمزه برادر رضاعی

من است، عرض کردم پیغمبر اول ولادتشان که احتیاج به دایه داشتند، ابولهب یک کنیزی داشت به نام ثویله این حمزه را هم شیر داده

بود حضرت رسول را هم شیر داد، لذا برادر رضاعی هستند، با حلیمه شیر نخورده با این ثویله شیر خورده است.

پیغمبر هم یک مدتی اول از این کنیز ابولهب شیر خوردند بعد دیگر حلیمه ی سعدیه و رفتند طرف عشیره ی خود آنها و از حلیمه شیر

خوردند، حلیمه ی سعدیه به اصطلاح مرضعه ی رسول الله است، ایشان مرضعه ی حمزه نیست، لذا حضرت می فرمایند که حمزه برادر

رضاعی من است، برادر رضاعی در قرآن نیامده است.

الرضاع لحمۀ ... این خودش یک لغتی در فقه اسلامی است، که یک اصل قرآنی را می گرفتند، این اصل قرآنی را توسعه می دادند، عرض

کردیم مثلا عمر می گفت که زنی که مطلقه بائن است چه کار بکند این هم نفقه اش به عهده ی شوهر است، خوب در آیات مبارکه ما در

طلاق رجعی داریم، اسکنوهن برای طلاق رجعی است، بائن نیست، این می گوید خوب این زن چه کار کند، این ایام طلاقش است از شوهرش جداست چه کسی خرج او را بدهد، و این آیه ای را که در باب طلاق رجعی بود توسعه دادند به طلاق بائن. یکی از حضار: فرمودید مستند باشد اینها ذوق است.

آیت الله مددی: احسن

مثلا ما دلیل داشتیم که عنوان دیه در قرآن دائما نکره به کار برده شده است، ولذا طبیعتا دیه معین نبوده آن وقت چون عرب وقتی کسی را می کشت صد تا شتر می آورد در خانه ای او می خواباند لذا به آن گفتند دیه، در لغت فارسی دیه یعنی پرداختی است، پرداختی که در قتل بود صد تا شتر بود به او عقل هم می گفتند، عقل یعنی دیه، چرا چون صد تا شتر را عقل می بستند، دست و پایشان را می بستند، این بستن شتر در خانه ای مقتول خاندان مقتول را عقل می گفتند.

آن وقت در سنت پیغمبر عرض کردم این سنت پیغمبر در نامه ای است که پیغمبر به عمرو بن حزم در یمن نوشته و دیه المرائه علی نصف دیه الرجل، در قرآن نصف نیامده، بعضی ها هم الان صحبت می کنند که دیه ی زن و مرد یکی است، چون در قرآن نیامده است، اصولا در قرآن دیه مسلمة الی اهله در باب اهل کتاب هم آمده است، آن هم معین نیست، این منشاء شده که عده ای بگویند که دیه ی اهل کتاب با مسلمانان یکی است، اصولا مقدار دیه در قرآن نیامده است، نه در مرد نه در زن نه در مسلمان و نه در کافر هیچ کدامش نیامده است، عنوانی که دائما استفاده شده و اگر قرآن را نگاه کنید دیه دارد، دیه مسلمة به صیغه ی نکره است.

آن وقت بعد این از پیغمبر این سنت آمد بعد فقه که آمد گفت دیه سه قسم است، دیه ی نفس است، دیه ی اطراف است مثل اعضاء، دیه ی منافع است مثل مثلا زد به گوشش کر شد، گوشش سالم است اما نمی شنود، چشمش نمی بیند، پایش را بی حس کرد، حس ندارد، یا ضعیف است، توانایی کافی ندارد، اعضای بدنش سالم است سر جای خودشان هستند، اما دست آن نیروی لازم را از دست داده است، اینها را دیات منافع می گویند.

آن وقت یک آیه بود که دیه هست یک سنت هست که دیه‌ی زن نصف دیه‌ی مرد است، آمدند گفتند در دیات اعضاء و منافع هم همینطور است.

پس اگر دست مرد بی حس شد فرض کنید مثلاً دیه‌اش بیست تا شتر است، در دست زن ده تاست، این یکی چه شد این شد اجتهاد، پس یکی کتاب شد، یکی سنت شد یکی شد اجتهاد، این رای و اجتهاد اینطوری در اسلام درست شد، این تاریخش را برای شما بگویم، اصلش کتاب اصل دیه بود، تنصیف در دیه‌ی نفس بود و اعضاء و جوارح و منافع در اجتهاد بود.

البته بحث دیگری که در اینجا شد ائمه علیهم السلام و بعضی فقهای مدینه معتقد بودند که نه از پیغمبر اکرم باز هم سنتی در دیه‌ی اعضاء و منافع داریم آنها می‌گفتند نه چنین چیزی در دیه‌ی اعضاء و منافع نداریم، یک مقدار صحبت سر این بود، گفتند چون از پیغمبر نرسیده ما به اجتهاد ثابت کردیم، پس اگر در دیات اعضاء و منافع هم نصف می‌شود آن چنان که در دیه‌ی نفس نصف می‌شود.

بحثی که الان شد که ایشان اشاره فرمودند اهل بیت فرمودند اصل این تفریع اصل این مطالب خوب اما اینها را نمی‌شود با ذوقیات و قیاس درست کرد باید با وحی باشد، ما من شیء الا وجرى فیه کتاب او سنه، این اصلاً کیفیت کار در دنیای اسلام است این که ما بیایم بگویم آیاتی که در باب طلاق رجعی است به عینه تمسک کنیم در طلاق بائن خوب این درست نیست خصوصاً در طلاق بائن سنتی از رسول الله نقل شده، البته اهل سنت حتی خود دومی هم حرفش این است درست است این پیغمبر را در طلاق بائن به آن زن گفتند لکن این به خاطر اینکه این زن بد زبان بود در خانه‌ی شوهرش اگر زندگی می‌کرد اذیت می‌کرد گفت برو خانه‌ی دیگر از خانه برو بیرون، یعنی همان سنت پیغمبر را توجیه کردند و عده‌ی زیادی از اهل سنت آن سنت را قبول کردند گفتند رسول الله برای او چیزی قرار نداده ما هم برای او قرار نمی‌دهیم، دیگر توضیحاتش در محل خودش.

ما بحثمان این است اگر ما حدیثی را به عنوان رفع قلم و سنت داشتیم که الان وجه سنت روشن شد، یک باید در کلمات اهل بیت باشد دو معنای رفع روشن بکند که آیا مواخذه است عقوبت است یا مراد رفع احکام است یا مراد رفع احکام وضعی است الی آخره ...

سه حدودش را هم معین بکند، مثلاً اگر بنا شد در صبی مطلقاً در صبی یا صبی که ممیز است این نیست کما اینکه امام فرمودند در باب نماز درست است که از صبی برداشته شده لکن از هشت سالگی و نه سالگی استحباب دارد.

پس بنابراین اگر بنا بود چنین مطلبی ثابت بود این شواهد باید اجرا می شد یعنی در کلمات اهل بیت هم اصل این سنت ثابت می شد هم معنای این سنت ثابت می شد و هم حدود این سنت ثابت می شد که متأسفانه الان هیچ کدامش ثابت نیست فعلاً...

یکی از حضار: مگر آن موقع روشن بوده است ؟

آیت الله مددی: بله باید بگذاریم به روشن بودن که به ما نرسیده است، این احتمال وجود دارد که به ما نرسیده باشد، آن چه که این احتمال را می تواند تقویت بکند این است که این شهرت محققه و این اجماع محکی می تواند این کار را بکند یا نه این هم حل علمی اش. آیا این شهرت محققه می تواند اثبات بکند که این بوده لکن به ما نرسیده است، آن وقت اگر نگاه بکنیم که این شهرت از زمان شیخ طوسی به بعد است، شیخ طوسی هم در نهاییه این را نیاورده شیخ مفید هم در مقنعه این را نیاورده است، این که این اجماع و این شهرت کاشف بشود از این نکته آن وقت محل خدشه است.

به هر حال این مطلب اجمالاً که بزرگان اصحاب ما مثل مرحوم شیخ طوسی اگر مطلبی را گفتند نمی شود بگوییم اجتهاد شخصی خودش است حتماً یک سابقه ای در بغداد وجود داشته است ...

یکی از حضار: برای ما حجت نیست ...

آیت الله مددی: بله آیا تبنی یا تلقی

شواهدی را اقامه کنیم، از آن راه... چون در حکم هستیم مثلاً ما در روایت داریم لا حد لمن لا حد علیه، این یک بابی در وسائل است در ابواب مقدمات حدود آن چاپ قدیم که من دارم جلد هجده چاپ مرحوم آقای ربانی این حدیث وارد شده است که لا حد علی من لا حد علیه، آن وقت در آنجا تطبیق شده به مجنون به چه معنا به این معنا که اگر مجنون کسی را قذف کرد که تو مرد پلیدی هستی و

کار زشت انجام می دهید. گفتند حد بر مجنون جاری نمی شود حالا اگر کسی به مجنون گفت عکسش عاقل به مجنون گفت گفتند آن هم حد جاری نمی شود، لا حد لمن لا حد علیه، اگر خود مجنون می گفت حدی برایش نبود امتیازی هم برای مجنون قرار داده نمی شود. اگر عاقلی به مجنون نسبت داد حالا آن حد لمن لا حد علیه روی مجنون تطبیق داده شده، روی صبی تطبیق نشده است، اگر صبی به کسی گفت تو مرد فلان هستی و کار زشتی انجام دادی حد بر صبی جاری نمی شود، حالا اگر کسی به صبی گفت یک بالغ عاقلی به صبی گفت که این صبی آن کار زشت را انجام داده است. این را ندارد.

حالا نائم، ببینید این معنای چیست، این که حدیث را از زاویه ی فقهت می بیند یعنی می آید فضای کل فقه را نگاه می کند، حالا در ذهن شما آن حد لمن لا حد علیه نبود، این کار فقیه است می آید ابواب مختلف را نگاه می کند می بیند می تواند ابواب مختلف را تطبیق بدهد. مثلا اگر کسی در حال خواب گفته فلانی مثلا کذاب است، خوب این حد برایش جاری نمی شود چون خواب است، حالا کسی به خوابیده گفت، شخصی خوابیده گفت این فلانی است، این هم حد برایش جاری نمی شود؟ در مورد مجنون به نظرم روایتش هست.

یکی از حضار: لا حد لمن لا حد علیه یعنی لو ان مجنون من قذف رجلا لم اری علیه شیئا لو قذفه رجلا فقال له نستجیر بالله لم یکن علیه حد.

آیت الله مددی: عرض کردم یعنی اگر حالا فرض کنیم برای امام این تفسیر در مجنون شده حالا راجع به صبی ندارد نائم که اصلا ندارد. این سیر در احکام و ملاحظه ی در احکام است، البته که مجنون تکوینا مجنون است چیزی درش نیست، صبی لا اقل شعوری درش هست، خواب هم که خواب است، اما این نیست که دیگر از او سلب شده باشد برمی گردد بیدار می شود عادی می شود.

غرض اینکه در مقام ادراکی این سه تا بعد مختلف دارند.

یکی از حضار: موضوعش فرق می کند سه تا موضوع است.

آیت الله مددی: خوب وقتی می گوید رفع القلم لا حد لمن لا حد علیه اینطور است، اگر این حکم را بررسی بکنیم نائم اگر به کسی چیزی گفت حدی برایش نیست، حالا اگر به نائم نسبت قذف داد حد دارد ظاهراً. این که به شما گفتم یک حدیث را از زاویه ی فقاہت ببینید، اصلاً نکته ی فقیه احاطه ی بر ابواب است احاطه ی به مسائل مختلف است.

اصلاً همین مساله اگر شما آمدید گفتید صبی و مجنون خطائش و قتلش را تحملہ العاقلہ خوب نائم چیست، نائم هم روی فقه می رود، پس الان برای شما روشن شد، گاهی اوقات ما می خواهیم این فرهنگ را بررسی بکنیم روی لفظ حدیث که صادر شده یا نه گاهی می خواهیم این فرهنگ را بررسی بکنیم روی حکم که آیا این سه نفر حکم ندارند، مثلاً ما داریم لا حد لمن لا حد علیه.

راجع به صبی این در جلد ۱۸ است نداریم لو ان صبیا قذف شخصاً ...

یکی از حضار: این روایت را شما قبول می فرمایید که حالا یکی به مجنون فحش بدهد .

آیت الله مددی: بله قبول است فتوا برای همین است خوب.

یکی از حضار: یعنی هیچ حریمی حرمتی دیوانه ندارد؟

آیت الله مددی: نه ندارد.

یکی از حضار: آخر یک حرمتی، اجلکم الله دیوانه است اما خوب بالاخره یک حرمتی دارد.

آیت الله مددی: حالا فوqش دیوانه است، حالا زنا هم انجام داده چون زنا برای او حرمت ندارد.

یکی از حضار: اگر به والدینش برگردد چطور؟

آیت الله مددی: آن بحث دیگری است. بابا مجنون است چه ربطی به پدرش دارد دیوانه است دیگر.

یکی از حضار: خودش اذیت بشود ، مثلاً کسی به او نسبت زشت بدهد ...

آیت الله مددی: ما چنین چیزی نداریم که اذیت شدن والدین هم حدی دارد یا نه .

یکی از حضار: به او بگوید ولد الزنا هستید.

آیت الله مددی: ولد الزنا غیر از این است آقا به مجنون نیست نسبت زنا به مادرش است، ای بابا این حرفها چیست، نه بحث این است که به مجنون بگوید تو زانی هستی.

یکی از حضار: حضرت استاد اجلکم الله اگر یه حیوانی آن جور شد می گوید این حیوان را از شهر ببرید بیرون چون صاحبش اذیت می شود.

آیت الله مددی: نه اذیت نیست یعیر، بله آن یعیر بعد آن تعلیل دارد این ندارد، لذا اصولا اگر نسبت دزد داد حد بر او جاری نمی شود خصوص عمل زشت را نوشتند، هر دشنامی حد ندارد.

علی ای حال این ها ظرافتهایی است که در مجموع آثار فقهی را ما در روایاتمان باز اگر نگاه کنید جلد اول جامع الاحادیث همین حدیث فکر می کنم برای حسن بن محبوب در باب بالغ در مقدمات جلد اول کتاب جامع الاحادیث ابواب مقدمات باب دوازده بود چند بود باب اشتراط التکلیف بالبلوغ، دارد که الصبی متى توخذ بالحدود الکامله له وعلیه یا المرائه لها وعلیها. این تعبیر را آنجا داریم، لها و علیها، اگر این عبارت را که یک وقتی اینجا می خواندیم گفتم شاید یک وقتی توضیح بدهم، نمی دانم یک اشاره ای کردم که این تعبیر، تعبیر لطیفی است، لها و علیها، اگر این باشد.

آن یکی که مجنون روایت داشت در باب قذف، این اگر باشد شاید از این ثابت بشود که اگر صبی به یک مرد بزرگی گفت یا زانی حد برش جاری می شود، مرد بزرگ هم به صبی گفت جاری نمی شود،

یکی از حضار: سالت اباجعفر علیه السلام قلت له من رکز علیه یوخذ بال...

آیت الله مددی: ببینید یوخذ بها و لها، از آن عبارت اگر ما باشیم ظاهرا مراد از حدود این باشد.

البته این حدود در اینجا التامه است، لها و علیها، اگر برای صبی است این برای جنون نیست، در بچه است، اگر این باشد، البته آن روایت لا حد لمن لا حد علیه ظاهرش مراد آن حدودی است که مربوط به حقوق الناس است و الا راجع به حقوق الله ظاهرا نکته ای

ندارد، یعنی اگر فرض کنیم شخصی که مجنون است زنا کرد بر او حد نیست به مجنونه اگر زنا کرد بر مجنونه حد نیست اما خود زانی مرد باشد ظاهراً حد برایش جاری می شود لا حد ، لام، لمن لا حد علیه.

ظاهراً کلمه‌ی لا مراد حدودی باشد که برای حق الناس است ولذا یک مشکلی هم به همین مناسبت در آن قصه‌ای که مجنونه‌ی بنی فلان که امیرالمومنین فرمودند حد برایش جاری نکنید به عمر گفتند که خواندیم ببینید اصلاً معنای فقه این است انتقال پیدا بکند به لوازم مسأله تصادفاً در آنجا ندارد که راجع به زانی صحبت شده باشد، این هم خیلی عجیب است، در آن روایتی که امیرالمومنین به عمر اعتراض می کند که هذه مجنونه بنی فلان ... اصلاً معلوم نیست که او عاقل بوده یا مجنون بوده مشکل کار همین است، یکی از حضار: شاید دستگیر نشده بوده است.

آیت الله مددی: شاید هم اصلاً دستور داده بوده که حد برایش جاری بشود به هر دو بوده احتمال می دهیم حضرت امیر خواستند از زن بردارند.

چون عادتاً عرض کردیم نستجیر بالله زنا از جرایمی است که طرفین می خواهد مثل شرب خمر نیست، شاید وقتی می خواستند حد جاری کنند زن و مرد را با هم گرفتند، حضرت امیر خواستند بگویند که از زن برداشته می شود از مرد برداشته نمی شود آن روایت به این لحاظ اجمال دارد، این معنای این است که شما فقیهانه به روایت نگاه نکنید با لوازمش .

اگر این جور باشد چون این باز یک مسأله‌ای است دیگر اگر مجنون زنا کرد حدی برش نیست اگر به مجنونه زنا شد اما زانیه عاقل بود قاعده‌ی لا حد لمن لا حد علیه جاری می شود ظاهراً آن قاعده‌ی لا حد لمن لا حد علیه حقوق آدمیین است ، نه حدود الهی، حدود الهی این نکته درش نیست، پس اگر زن هم دیوانه بود مرد زنا کرد آثار حد را دارد.

یکی از حضار: قذف هم حدود الهی است دیگر .

آیت الله مددی: قذف حدود بشری هم هست، حق اوست ولذا می تواند ببخشد بگوید اشکال ندارد بخشیدم ، این قاعده‌ی لا حد لمن لا حد علیه عرض کردم این در فقه حنفی ها بالخصوص چون قائل به قیاس بودند خیلی فروع مختلف را نگاه می کنند، این کلام مراد من که

حدیث را از زاویه‌ی فقهی دیدن است، یعنی می‌آید در ابواب مختلف فقه احکام مختلف فقه من می‌خواستم نمونه برای شما روشن بشود

چون اگر حدیث ثلاثی بود در مجنون تطبیق شده در صبی چطور؟

صبی اگر قذف بکند حد قذف جاری نمی‌شود اما اگر بالغ صبی را قذف کرد آیا حد قذف بر او جاری می‌شود یا نه؟ اگر ما باشیم و

مقتضای قاعده، مقتضای این حدیث رفع القلم باید بگوییم بر او هم جاری نمی‌شود، آن وقت اگر حدیث لا حد لمن لا حد علیه را زدیم

باز به حدود الهی در عاقل هم جاری نمی‌شود ولو به حساب او زانی است.

یکی از حضار: بالاخره نستجیر بالله مرتکب آن عمل شده است.

آیت الله مددی: بله خیلی مشکل است، نه اینها همه شواهد فقهی می‌شود به اینکه آن حدیث یک مشکل دیگری دارد، یا آن حدیث

موردش فقط یک حدود خاصی است، یا باید بگوییم حدیث ثابت نبوده دقت نشده در حدیث اولاً راجع به نائم عرض کردیم در هیچ

حدیثی از این احادیثی که در اختیار ما هست راجع به نائم تطبیق نداریم، فقط در این حدیث رفع داریم، و بعد قذف را خیلی بعید است

که در نائم برداریم فوق العاده بعید است، در صبی ممکن است به آن روایت توخذ لها و علیها برداریم، در مجنون به خاطر خود روایتش،

در صبی اگر آن عبارت را اینجور گفت، من چون یک وقتی هم گفتم که این عبارت نکته‌ای دارد لها و علیها، یوخذ بالحدود التامه لها

و علیها پس اگر قذف انسانا بالغاً لا حد علیه، قذفه انسان بالغ لا حد علیه.

اما این فتوا را من ندیدم الان نسبت نمی‌دهم، اما در نائم ظاهراً دیگر جای فتوا نباشد، که اگر نائم قذف لا حد علیه لکن اذا قذف نائماً

علیه الحد.

یکی از حضار: این احکام جزائی هم که فرمودید می‌شود در حدیث رفع هر کدام به حسبش برداشت، نه هر احکام جزایی که این مشکل

...

آیت الله مددی: ظاهر وحدت سیاق یکنواخت است دیگر، آن لا حد لمن لا حد علیه هم یکنواخت است دیگر وقتی مجنون را برداشت

بقیه را هم برمی‌دارد.

.....

پس تا اینجا به این نتیجه باذن الله تعالى رسیدیم که حق در مقام این است که اگر یک تاملی در فرهنگ شیعی بکنیم انصاف قصه با در نظر گرفتن نکات فقهی به عنوان حدیث رفع بخواهیم ثابتش کنیم خیلی مشکل است اما به لحاظ حکم فقهی بخواهیم اثباتش بکنیم نه به لحاظ خود حدیث رفع حالا فرض کنید حدیث رفعی در کار نباشد، به لحاظ فقهی اگر حدیث رفع در کار نبود کاری به مجنون و نائم نداریم فقط ما هستیم و صبی، ما باشیم و صبی آنچه که در اختیار ماست یک شهرت محققه و یک اجماع محکیه است اینها تلازم دارند یا نه فردا.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين.